



استراوینسکی

پیشاهنگ موسیقی نو

شوریه‌شناسی و مطالعات فرهنگی

مردی پشت کرکره‌های «بنگالو» سفید خود، پیش از آنکه پشت پیانو عمودی که میان دو پنجره نهاده شده به‌تأمل نشیند، چوب‌سیگارش را بر زمین می‌نهد؛ بالای کوتاهی دارد و بشیوه اهالی «کالیفرنیا» پیراهنی بنفشه‌باز بر تن و کفش صندل پیا دارد. وی در ۱۸ ژوئن آینده ۷۸ سال خواهد داشت و طالع او در برج جوزاست. موهایش ریخته و سفیدگشته و عینک امریکائی جای عینک یک‌چشمی دوره جوانیش را گرفته است. این عینک یک‌چشمی را «پیکاسو» مانند چشم دیگری بر صورت بیضی شکل او نهاده و آنرا مشهور آفاق ساخته بود. آن زمان این جوان پیرایه دوست خوش‌لباس به‌تازگی از روسیه به پاریس آمده و در آنجا شوری پیا کرده بود. تصویری که پیکاسو از او ساخت مزاحمت زیادی برایش ایجاد کرد. و قتیکه در ۱۹۱۷ «ایگور استراوینسکی» از مرز سوئیس می‌گذشت مأمورین گمرک از او پرسیدند:

— این چیست؟

— تصویر من است

— این که تصویر نیست نقشه است .

— بلی نقشه قیافه من است .

با اینهمه مأمورین قانع نشدند و اجازه خروج تصویر را ندادند .

در این بنگالو که کلهای « بورلی هیلز » یا محله هنرپیشگان هالیوود اطراف آنرا فرا گرفته و درست نزدیک قصر ارغوانی « جان مانسفیلد » که در آن همه چیز حتی استخر شنا هم بشکل دل است واقع شده ، پیرمرد صندل بیا یکی از ستارگان درخشان عصر ماست . معجزه آفرینش درمغز این مرد کار هر روزی است . نام او نیز مثل نام « پیکاسو » و « آینشتاین » در آینده طنین خواهد انداخت . و قیافه او در هالیوود نیز ، مثل قیافه متین « باخ » با کلاه کیس لومی چهاردهمی و قیافه موزار خردسال که در برابر « ماری آنتوانت » آبنده پیانو می نوازد ، و قیافه « بتهوون » با موهای پریشان که مشغول نواختن یکی از « سونات » های تازه خود ، درخانه محقر خویش در « وین » برای حضاری از هوش رفته است ، به مجموعه قیافه های مشهور و بزرگ افزوده خواهد شد . « ایکسور استراوینسکی » نیز مانند ایشان مرد زمان خویشتن و مرد تمام زمان هاست .

ماه مه سال ۱۹۰۳ — چهارسال است که اشراف زاده ای روس که ادعا می کند از اعقاب بطر کبیر است دل از بار بیسان هنر دوست روده است . این مرد « سرژ دیابکلو » نام دارد و وصفی که از خود میکند چنین است : « حقه بازی استاد ، افسونگری بزرگ و بی باک ، مردی که منطقی قوی دارد و وسواس کم است ، موجودی که ظاهراً به درد بی استعدادی مطلق گرفتار است . » بی شک اینهمه برای خوش آمدن کافی است . عشق او در زندگی حمایت از هنرمندان یا بهتر بگوئیم آن چیزی است که امروزه « تولید هنری » می نامند . وی « امپرازاریو » می است بی نظیر کسی رقاصانی همچون « نی ژینسکی » و « پااولوا » که مانند شان هنوز دیده نشده ، استادان رقص بردازی همچون « فوکین » و « بالانشین » و شاعران و ترن بین کاران و نقاشان گمنامی چون « کوکتو » ، « پیکاسو » ، « ماتیس » و « شیریکو » کشف کرده است . چهار سال است که « باله » های روسی او بزرگترین حادثه فصل هنری پاریس بشمار میرود .

این مرد چندسال پیش در « سن پترزبورگ » قطعه موسیقی کوچکی برای ارکستر بنام « آتش بازی » شنیده بود که یکی از هم وطنان جوان او به مناسبت جشن زناشویی دختر استاد خود « ریفسکی کورساکف » ساخته بود . این قطعه توجه او را جلب کرده بود و وی نام سازنده آن « ایکسور استراوینسکی » را به خاطر سپرده بود .



استراوینسکی در اطاق کار خود

«دبا کیلو» در خلال این مدت موسیقی دو «باله» بنام «پرنده آتشین» و «پتروشکا» را که پارسی‌ها سخت دلربا یافته بودند باو سفارش داده بود. ولی آنسال آتش این هوس در جانش در گرفته بود که «نمایش عظیم از آئین طبیعت پرستان» را که موسیقی-دان جوان روزی از آن برای او سخن گفته بود بروی صحنه بیاورد. این نمایش منظره ساحران پیری بود که دایره وار نشسته‌اند و به رقص پیش از مرگ دختری که برای بدست آوردن دل خداوند بهار باید قربانی شود می‌نگردند. اثر به پایان رسید و نام «تقدیس بهار» به خود گرفت. در جریان تمرین‌ها «دبا کیلو» مرد جوان لاغر اندام را که نگاهی متفکر داشت به همه نشان میداد و میگفت: «درست نگاهش کنید فردا مشهور خواهد شد.»

شب بزرگ در تماشاخانه «شاترملیزه» که به تازگی از زیر دست «اکوست پره» ۱

معمار و «بوردل» ۱ مجسمه‌ساز و «موریس دنی» نقاش بیرون آمده بود برگزار شد. تمام پارسیبان اهل ذوق و هنر به اضافه کنس «دو پورتالس» ۲، نمایندگان سیاسی، «سن سانس»، «دبوسی»، «راول»، «سانی»، «فلوران اشیت» و «ژان کوکتو» در آنجا گرد آمده بودند. واقعه «ارنانی» ۳ دوباره تکرار شد.

از همان میزان‌های نخستین، و قتیکه صدای این موسیقی با ضرب‌های منفصل و چکشی خود که از هرگونه هیجانی که آسان بدست آید گریزان است، بر سر تالار فرود آمد حضار شروع به سرفه و سپس خنده و بالاخره فریاد زدن و سوت کشیدن کردند. بوق‌های لاستیکی دو چرخه از جیب‌ها درآمد. «سن سانس» از جای خود برخاسته تالار را ترک گفت. کنس «دو پورتالس» پشت بادبزن بر شتر مرغی خود غریب‌ده که «بعد از ۶۰ سال این اولین دفعه است که مرا مسخره میکنند.» آنان که در ایران‌ها نشسته بودند برای دفاع در مقابل حمله بسوی «لوژ»‌ها پائین آمدند. مشت‌ها گره شد. عصاها فرود آمد. یکی از هواداران سرسخت شخص محترمی را که لباس رسمی به تن داشت مخاطب قرار داد و گفت: «شما ولگردی بیش نیستید.» هوادار دو آتش «فلوران اشیت» و «ولگرد» سفیر کبیر اطریش بود.

فرمایش آنروز «تقدیس بهار» از روی آگهی‌ها زوده شد استراوینسکی با تب شدیدی در خانه خود در بستر افتاد. اما بسیاری از هماندم حس کردند که گوی پروزی روده شده است. پس از هذیان موسیقی واکتر و مه‌آلود گیهای زرافشان موسیقی «دوبوسی» فصل جدیدی در تاریخ موسیقی گشوده میشد. روزنامه مطمن «تایمز» لندن اندکی بعد نوشت: «تقدیس بهار برای قرن ما همانست که «سنفونی نهم» برای قرن پیش بود» و «دباکیلو» توانست بگوید: «بالاخره ابلهان نیز فهمیدند.»

استراوینسکی دوبست ندارد که از «تقدیس بهار» با او سخن بگویند. می‌گوید: «این که تنها چیز نیست» با وصف این هنگامیکه یکسال و نیم پیش، با سن زیاد و در اوج شهرت به ونیز آمده بود تا آخرین «کانات» خود بنام «ترنی» ۴ را که از نوحه‌های ایوب ملهم شده است در کلیسای «سن ماری» ونیز اجرا کند، هر روز سری به جزیره «سن میکل» که جسد «دباکیلو افسونگر» از ۱۹۲۹ در آنجا غنوده است میزد.

شهر «ونیز» با کنبدهای بیزار، طبیعی و کاشیها و قوسها و طاقها و گلپای شیشه‌ای

Bourdelle - ۱

De Pourtalès - ۲

۳ - اشاره به نمایشنامه ویکتور هوگو که نمایش آن در سال ۱۸۴۰ باعث فرح بین کلاسیک‌ها و رومانیک‌ها گردید.

Therni - ۴



(گلپای حقیقی در مرداب
نیرویید ...) برای این دو
مرد کنایه‌ای باخود داشت .
استراوینسکی هم‌شهری
افتخاری « ونیز » است و
هنر او نیز مانند این شهر
دروازه‌کشاره‌ای است میان
شرق و غرب .

در گوشه‌ای از اطاق کار
استراوینسکی در هالیوود
نمایشگاهی از عکس‌های
مختلف هست که کوئی یکسر
از یکی از رومانهای چخوف
بیرون بسته است . کنجی
است از روسیه قدیم . نزدیک
این عکس‌ها ، در اطراف
شمایل مسیح ، مجموعه‌ای از
شمایلهای مقدس (ایگون)
حلاکوب قفسه‌ای را پر کرده
است . اینجا محراب خانه
است . استراوینسکی که در
میان شاهکارهای خود یک
« سرود مقدس » ۱ و یک
« سنفونی مزامیر » ساخته
هنوز شور مذهبی ایسام
کسودکیش را از دست

رتال جامع علوم انسانی
استراوینسکی تصویری از موزار در دست دارد
نداره است . ایمان او حتی نزدیک بود میانه او را با دیاکیلو که ادعا داشت هیچگونه
ایمانی ندارد بهم زند. دیاکیلو روزی فریاد زده بود : « استراوینسکی ، ایگورما ،
فرزند اول ما ، خود را کاملا وقف به عبادت خدا کرده است . »

اگرچه استراوینسکی حالا تبعه امریکاست و پیش از آن هم بیست سالی تبعه
فرانسه بوده و اگرچه تاکنون هرگز نخواست است ولو برای مدت کوتاهی برای

دادن کنسرتی هم به موطن اصلی خود برگردد ، با اینحال ریشه‌های عمیقی را در آنجا بجا گذاشته است . هنر او به گفته « ژان ویتولد » ۱ تعادل تحسین‌انگیزی است میان نهاد کهنسال روسی که بر اساس وزن استوار است و روشن بینی و وضوح موسیقی فرانسوی .

استراوینسکی نقل میکند که اولین بار در ملک خانوادگی‌شان در « اوستی لوک » ۲ واقع در « ولپینی » ۳ بود که وی در کودکی پیشه آینده خود را کشف کرد . پدر او « بم‌خوان » اول اوپرای سن پترزبورگ و مادرش پیانیست بود ولی کسی که بی آنکه بداند معلم اول او شد موژیک بیسواد پبری بود . این مرد که گوشش مطلقاً نمی شنید « ایکور » کوچولو و سه برادر دیگرش را با صدای عجیبی که از دهجای منوالی تشکیل میشد و آنرا بوسیله نهادن دست خود زیر بازو ایجاد میکرد ، مشغول میداشت . این صداها « مشکوک ولی بطور منظم متوالی » بود .

استراوینسکی در مدرسه و بعد در دانشکده شاگرد بدی بود . معلمش می - گفتند : « فقط با موسیقی سرگرم است . » او نخستین شادی و نخستین اندوه بزرگ کودکی خود را تقریباً یکجا احساس کرده است . زمانی که نه سال پیش نداشت پدرش او را به « اوپرا » برد . چیزی که دل و مغز او را تسخیر کرد نه نمایش بلکه چهره غمزده‌ای بود که او لحظه‌ای در جایگاه هنرمندان دیده بود . این چهره ، قیافه چایکوفسکی بود در آستانه مرگ که انسدکی بعد از او با درگذشت . آفریننده نغمه‌های احساساتی و کنسرتوهای اندوه‌خیز ، درست نقطه مقابل کسی بود که میبایست در قرنی که شروع میشد در شهرت و افتخار با او به پیوندند ، با اینحال استراوینسکی هرگز معبود زمان کودکی خود را انکار نکرده است .

رساله جامع علوم انسانی

ساکنین لندن و نیویورک ، سر لبریز از موسیقی و قیافه نحیف و در پوست خن فشرده استراوینسکی را زیر شاوو مشکئی زیاد ملاقات کرده اند . ولی چه بسا ندانسته اند که این آقای متشخص مرد بزرگی هم هست . در نوامبر گذشته ، پس از سی سال استراوینسکی برای اجرای اوپرای خود بنام « اودیب شاه » به لندن رفته بود و در ماه ژانویه گذشته برای اولین اجرای آخرین اثر خود بنام « موومان برای پیانو

۱ - Jean Witold - منقد موسیقی فرانسوی .

۲ - Oustiloug

۳ - Volhynie



و ارکستر « در نیویورک
بود. این مرد برای اجرای
آثار خود مدام در سفر
است و همیشه هم بدون
چوب دستی و بامش های
گرمه کرده .

اگر ظاهر بینان بارها
اورا نشناخته اند برای
اینست که این مرد نبوغ خود
را نه در ظاهر بلکه در باطن
خود جا داده است.

یک روز در ۱۹۵۴

از ورودش به « اوپرای
رم » ممانعت کردند چون
لباس شب به تن نداشت .

یکبار دیگر در فرودگاه
لندن نگاهش داشتند چون
بروانه کار برای اجرای
کنسر که از طرف وزارت
کشور صادر میشود درست
نداشت . موهای استرا -

وینسکی بلند نیست و آنچه
راهم که برایش باقی مانده
موقع کار از بیخ نمیکنند .

وی درست نقطه مقابل
آهنکساز رومانتیک و
خیالپرور است . گرچه
پیوسته در کارش الهام هست
ولی بر خلاف آن چیزی
است که اصطلاحاً « الهام
شده بزرگ » می نامند .

در بنکالو هالیوود گومی همه چیز با « مترونوم » اندازه گیری شده است .
استراوینسکی ساعت ۸ از خواب برمیخیزد زیرا صبح برای او مساعدترین مسوق
برای کار کردن است . ابتدا چند حرکت ورزشی انجام میدهد و اولین سیکار خود را
میکشد و روزنامه هارا مطالعه میکند و بعد صبحانه میخورد . سپس لباس کالیفورنی
یعنی پیراهن بغه باز و کت و شلوار بشمی و کفش صندل خود را می پوشد و باطاق کار
خود که بمنزله آزمایشگاه شکفت آور این کیمیاگر عالم موسیقی است میرود .

این اطاق بطور عجیبی پر از اشیاء گوناگون است و نظمی که در آن حکم فرماست
انسان را به تعجب و امیدارد . این ذوق به نظم و ترتیب ، « ژان کوکتو » را به وحشت
می انداخت . و « راموز » ۱ را به تحسین و امیداشت و جمله معروف « سن توما » را
بیادش می آورد که گفته است : « زیبایی تجلی نظم است » .

تمام ابزارها به ترتیب سلسله مراتب روی یک میز بزرگ نقشه کشی نهاده
شده : شیشه های مرکب برنگهای مختلف ؛ یکی برای نوشتن نوتها ، یکی برای نوشتن
متن ، دیگری برای یادداشت در حاشیه ها . مدار پاک کن های مختلف ، خط کش ، خشک
کن ، چسب و مجموعه ای غنی از خط کش ها و کاغذ خراش ها و چاقوهای گوناگون
بی آنکه اذ دستگاهی سخن گوئیم که « استراوینکور » نام دارد و اختراع خود اوست و
برای ترسیم حامل بکار میرود .

استراوینسکی آهنگهای خود را روی پیانو میسازد زیرا « واقعیت » و تماس
مستقیم را دوست دارد . بعد ساخته خود را بر کاغذ نوت که پیش رویش قرار گرفته
ثبت میکند .

آیا طرز کارش چگونه است ؟ کسی نمیداند . زیرا هیچکس حق ندارد
هنگامیکه او کار میکند وارد اطاقش شود . هینقدر میدانیم که نوشته های خود را
بعداً جمله به جمله خودش با مرکب های گوناگونش ، بی هیچ قلم خوردگی و بدون ذره ای
اضافات بر روی سطرها رونویس میکند . هرگونه اشتباهی بیرحمانه بایکی از کاغذ
خراش های پیشمارش پاک میشود . دفترچه های نوتی که از زبردست استراوینسکی بیرون
آمده مثل اینست که از چاپخانه خارج شده است . این موسیقیدان نابغه در عین حال
خوشنویس حرفه ای هم هست . و سواسی که برای نظم و ترتیب دارد در جزئی ترین
امور زندگی اش خودنمایی میکند . هر چیزی هرچه زودتر باید منظم شود . حرف
W در اسم او انگلوساکسن هارا ناراحت میکرد و آنها آنرا « استراوینسکی »
تلفظ میکردند . وی فوراً دستور داد همه جا بجز روی کاغذهای شخصی اش این حرف
را تبدیل به V کنند .

استراوینسکی میگوید موسیقی برای من يك عمل طبیعی است که حس میکنم

۱ - Ramuz نویسنده سوئیسی که سالها با استراوینسکی دوستی و همکاری
داشت .

برای انجام آن فراخوانده شده‌ام و نمیتوانم از آن صرفنظر کنم. موسیقی به تعریف کتاب لغت یعنی « هنر ترکیب کردن اصوات » ولی برای او یعنی « سازمان دادن به زمان » البته معنی این حرف این نیست که وی مانند مرغی که نغمه سر میدهد آهنگ میسازد. برعکس او باتأنی کار میکند. ساخته خود را عوض میکند و از سر میگیرد و هرگز بیش از دو یا سه صفحه در روز نمی‌نویسد.

بعد از نهار که سر ساعت دو صرف میشود استراوینسکی بازن خود بکدست شطرنج چینی بازی میکند. این رسمی است که او هرگز از آن چشم نمی‌پوشد حتی اگر در سفر باشد. بعد استراحت میکند و بقیه بعد از ظهر را صرف نامه نویسی و ملاقات با اشخاص میکند. شب به تصحیح نمونه‌های چاپخانه واد کستراسیون تعلق دارد. گاهی به صفحات آثار خود گوش میدهد و یا گوش به رومانی که زنش برای او می‌خواند می‌سپارد

ولی الهام کی می‌آید؟ استراوینسکی باین سؤال چنین جواب میدهد: بخصوص صبح‌ها و قتیکه کار میکنم. در واقع الهام نیست که بسوی او می‌آید بلکه اوست که بسوی الهام میرود. آفرینش و ایجاد برای او همانقدر ضروری است که خوردن و آشامیدن. اخیراً که در « ونیز » بود « چون میلی » عکاس امریکائی او را صبح زود در یک کاباره کوچک که مشتریان ترک گفته بودند و هنوز زنان مستخدم برای جارو کردن نیامده بودند، غافلگیر کرد. در همانخانه‌ای که استراوینسکی اقامت داشت

بیانو بود و پیانو این کاباره نزدیک با او نشان داده بودند. استراوینسکی همانجا در میان سازها و بقایای جشن و سرور شب پیش آهنگ میساخت.

ممکن است الهام در گوشه‌های سفر، در کوچه، یا جاهای دیگر سراغش بیاید. زیرا او جز « باین نمی‌اندیشد » نوای یک چشمه، سکوت یک کلبه، هیاهوی کوچه... حتی در خواب هم ممکن است نور الهام بر او فرود آید. و قتیکه در ۱۹۱۸ در سویس با همسکاری

استراوینسکی و همسرش



«راموز» برای «داستان سرباز کوچک» کار میگرد شبی در خواب دید که دختری کنار جاده ای و بولون می نوازد و کودکی با چشمهای از حدقه درآمده او را نگاه میکند و دست میزند. فردای آن شب استراوینسکی این موسیقی را در دفترچه نوت ضبط کرده بود.

ولی نباید با استراوینسکی گفت که موسیقی اش چیزی را بیان میدارد و گاه نزدیک شدن طوفانی و گاه بوجود آمدن احساس شدیدی را بازگو میکند. بمقیده استراوینسکی موسیقی او رابطه ای با احساساتش ندارد. اگر در این باره از او استوالی شود پاسخ معروف «مالارمه» را خواهد داد. «دکای نقاش که کوشیده بود اشعاری بسازد به «مالارمه» میگفت: «نمیتوانم غزل خود را تمام کنم با اینکه اندیشه و فکر کم نیست. «مالارمه در جواب گفته بود: «شعر را با اندیشه ها نمی سازند با کلمات می سازند.»

این فرمانروای بزرگ دنیای موسیقی با اینکه در نشیب زندگانی است همچنان با قوت و شهرت پیش میرود ولی غالباً موسیقی اش نامفهوم میماند. استراوینسکی مرد باوفائی است. وفادار بدوستان و به خانواده. همسر او «ورا» همواره در سفرها همراه اوست. پسرش «تنودور» نقاش خوبی است و کتابی درباره پدرش نوشته است. پسر دیگرش «سولیمان» به پرکت نطقه پدری پیانیست خوبی از آب درآمده است. «ایگور» باوفاست اما مهربان نیست. بعضی از سخنان او مثل موسیقی اش شلاقی است. روزی از او پرسیدند که نظرش راجع به آثار یک آهنگساز مشهور امریکائی چیست. جواب داد: «هر وقت که آهنگی ساخت نظرم را بشما خواهم گفت» استراوینسکی امروز مرد ثروتمندی است. البته کمتر از آنچه تصور میکنند زیرا در دوره بی پولی حق انتشار آثارش را خیلی ارزان فروخته است. ولی در سال ۱۹۵۵ مدال اول «سی بلیوس» را دریافت کرد. این پاداشی بود که کشور فنلاند به یک «موسیقیدان خارجی» که بزرگترین خدمت را به فرهنگ بین المللی کرده است. اعطای میکرد. این جایزه مبلغی بالغ بر ۷ میلیون مارك فنلاندی یا ۱۰۵ میلیون فرانک فرانسوی به همراه داشت.

درباره هنر استراوینسکی گفته اند که زیاد از «فولکلور» کشور اصلی خود ما به میکیرد. از چایکوفسکی و آهنگسازان ایتالیائی قرن هفدهم نیز بهره زیاد بر گرفته است. «پولچی نلا»ی او از روی اثر «پرگولز» ساخته شده ولی آیا مگر «باخ» آثار «ویوالدی» را در نوپس نمیکرد؟

استراوینسکی در اثر خود بنام «پتروشکا» تصنیفی را که در آن زمان در پیغانه. های اطراف پاریس رواج داشت داخل کرده است: «دلبرم یک پایش چوبی بود». یکبار برای سیرک «بارنوم» یک پولکا نوشت که روی یکی از تم های شوپرت

ساخته شده بود. فردای آنروز تلگرافی باین مضمون دریافت کرد: «متشکرم. خیلی خوب بود. امضاء: فیل»
 بر استراوینسکی خرده گرفته اند که مثل دوست قدیمی خودش پیکاسو زیاد تغییر شیوه و روش میدهد. دلیل آنسودو نیز یکی است. زیرا یکی از آنها مخترع شکلهاست و دیگری مخترع موسیقی. البته وقتیکه شخصی نبوغ دارد و به هرکاری دست میزند نمیتوان اسمش را گذاشت «نخود هرآش».

زمانی که استراوینسکی شاهکارهای خود را می نوشت مکتبی در «وین» بوجود می آمد این مکتب در جستجوی زمینه ای برای اجرای اصول موسیقی خود که بنام عجیب «دوده کافونی» ۱ نامیده میشد برآمده بود. نمایندگان مهم این مکتب «ارنولد شوپنرک» ۲، «آلبان برگ» ۳ و «آنتون وبرن» ۴ بودند که هر سه آنها اینک در گذشته اند. «وبرن» در ۱۹۴۵ بوسیله یک دسته گشتی امریکائی اشتباهاً در حالیکه سیکاری در ساعات ممنوع می کشید کشته شد. ولی تصادف اینطور خواسته بود که سردهسته آنها «شوپنرک» که از دست نازیسم گریخته بود به کالیفورنی بیاید و در ۱۵ کیلومتری بنکالوی استراوینسکی تا ۱۹۵۱ یعنی سال مرگ خود سکنی بگزیند. اما این دو مرد عملاً هم دیگر را هرگز ملاقات نکردند. با اینحال آخرین اثر استراوینسکی که در ۱۲ ژانویه گذشته در «تاوون هال» نیویورک اجرا شد از «دوده کافونی» الهام گرفته است. استراوینسکی این نوع موسیقی را که «آتونال» است موقعی که ده سال پیش نداشت و ملاح مستی در بارانداز «آرخانگلسک» آواز میخواند کشف کرد. ولی از «دوده کافونی» روی بر تافته بود زیرا این شیوه داشت حالت مکتب و سیستمی را بخود می گرفت در حالیکه استراوینسکی میل دارد همیشه آزاد بماند؛ گوا اینکه اخیراً او بسوی این شیوه آورده است.

روزنامه نگاری از استراوینسکی پرسیده بود:

— عقیده تان راجع به آهنگ های موسیقی جدید (مدرن) چیست؟

— از آنها متنفرم.

— ولی مثل اینکه خودتان هم...

— من آهنگ مدرن نمی سازم، آهنگ می سازم.

ترجمه س. ذ.

۱ - Dodécaponie

۲ - A. Shœnberg

۳ - Alban Berg

۴ - Anton Weberne